

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

موسوی
۰۶ فبروری ۲۰۲۰

"قسمت اول"

مختصری بر، دروغ های "جناب" صدراعظم سلطان علی کشتمند

۲۹

به ادامه گذشته:

این کشمکش های حزبی و جناحی، زیر ضربات پیهم خلق اسارت ناپذیر ما علیه رژیم پلچرخ و پولیگون به صورت کاملاً طبیعی، از جانبی وابستگی هردو جناح و دولت پوشالی را به نهاد ها و دولت شوروی تشدید می کرد و از جانب دیگر درگیریهای درون حزبی را نیز ناگزیر، ایجاد و حدت می بخشید، چه همانطوری که در پیروزی ها همه کس می خواهد خود را قهرمان جلوه دهد در شکست کمتر کسی حاضر است تا بار آن را بر دوش کشد و ناگزیر باید گوسفند قربانی جست.

اما با تکیه کامل بر (جی. آر. یو.) و قسماً (ک. ج. ب.) و با استفاده از سکوت "پوزانف"، در تداوم حملات دیوانه وار بر خلق ما و به خاک و خون کشاندن آنها، در قدم اول پرچمیها را از میان برداشت، اما باز هم آرامش در افغانستان به وجود نیامده دامنه آن گسترده تر گردید. این زمان درست هنگامیست که "اندره پوف" خود را از بار شکست رها نموده و می خواهد لااقل از طریق خود خلقی ها در قدرت "اوستینوف" سهیم شود. "برژنف" جنایتگستر به مثابه مرد بیمار و دایم الخمر اما تصمیم گیرنده گاهی به طرف "اوستینوف" نگاه می کند و گاهی هم به طرف "اندره پوف". سایر اعضای هیأت رئیسه نیز که راز "طولانی زندگانی کردن" را طی سالیان متمادی نیک آموخته اند، دل را جایی و دیده را جای دیگری به گرو می گذارند. "امین" که از همان اوایل بردگی (جی. آر. یو.) را قبول کرده با تکیه بر نیروی ارتش و تفنگ به ماجراجویی خویش افزوده ضمن زدن "تره کی" و "سروری" نه تنها (ک. ج. ب.) و "اندره پوف" را در تخاصم خونین با خود قرار می دهد بلکه با زدن "وطنجار"، "گلابزوی" و "مزدوریار" که همه از غلامان (جی. آر. یو.) بودند، عملاً در اردوی طرفداران خود نیز خلل وارد کرده، "اوستینوف" را در مبارزه قدرت کرمین تضعیف می کند - کسی چه می داند شاید اگر قضایا آنطور به ضرر "اوستینوف" پیش نمی رفت چه بسی وی جانشین "برژنف" می شد - اما وقتی از طرف مشاورانش، که خود از دست و دلبازیهای "امین" سفره رنگین داشتند، متوجه آن حرکت اشتباه می گردد، بلا وقفه در یوزگی گری را افزایش داده خواستار تعمیق روابط عالیتر، سلاح و امکانات بیشتر می گردد تا مگر بدین وسیله یک بار دیگر بنا بر

گفته "ماریوف" (موضع اوستینوف را که اعتقاد راسخ داشت که افغانستان جمهوریت شانزدهم شوروی بوده و بی باکانه می گفت:

"ما در سطح جهانی بر افغانستان به مثابه یک پولیگون بزرگ ضرورت داریم آیا شما با این ستراتیژی بلد هستید آقای ستراتیژی ساز؟" (صفحه ۳۵۸) (در افغانستان چه می گذشت) نوشته ستر جنرال الکساندر ماریوف.

بحث ادامه می یابد "پونا ماریوف تلاش نمود که با نرمی و حفظ نزاکت سخنان اوستینوف را ترمیم نماید":

"به مثابه یک پولیگون سیاسی و اقتصادی، وزیر صاحب دفاع"

اما من می گویم: به مثابه یک پولیگون بزرگ تخریکی در "سطح جهانی" همان صفحه

تقویت نماید و باز هم وی را به آبهای گرم نزدیکتر گرداند. به ویژه آن که آنزمان سرو صدا های این که به پاکستان اخطار داده شود زیاده بوده و "امین" می خواست به "اوستینوف" بفهماند که با دادن سلاح و مهمات وافر، خودش ظرفیت رویارویی با پاکستان را خواهد یافت.

اشتباه "امین" در آن بود که تناسب قواء در درون هیأت رئیسه و به ویژه نقش برتر "برژنف" را درست نمی توانست ارزیابی کند. چه "اوستینوف" فقط تا زمانی چنگ و دندان داشت که پای افرادی مثل "اندره پوف" در میان نباشد، با موجودیت "اندره پوف" پلنگ تیزدندان، گربه لنگی بیش نبود. از همین جاست وقتی که طرح سرکوب و نابودی "امین" در هیأت رئیسه مطرح می گردد و از طرف "اندره پوف" با تکیه بر معلومات "ببرک" که گویا "امین" عضو (سی. آی. ای.) است و با "گلبدین" در تماس است، بر دو روئی "امین" تأکید صورت می گیرد، "استینوف" و (جی. آر. یو.) یا نخواستند و یا نتوانستند هیچ کاری نمایند و "امین" را گوشت دم توپ "اندره پوف" و (ک. ج. ب.) قرار دادند.

"جناب" صدراعظم، خلاف لاف زنیهای متواتر تان اگر "امین" دست روی افراد معلوم الحال (جی. آر. یو. - و- ک. ج. ب.) بلند نکرده بود و "اندره پوف" را از سالیان دراز الفتی دیرینه با "ببرک کارمل" و خانم "راتب زاد" در میان نبود (صفحه ۶۵ کتاب در افغانستان چه می گذشت، اثر ماریوف) و استینوف وزیر دفاع، لوی درستیش را (گرداننده اصلی جی. آر. یو.) که مخالف سرسخت اعزام نیرو به افغانستان بود، تنها نگذاشته بود، تمام جناح پرچم تان در موجودیت "امین" و مجموع (حدخا) زیر ضربات کوبنده فرزندان راستین خلق از هم پاشیده، "جنابعالی" نیز مستقیماً بعد از رهائی از مهمانخانه دولتی پلچرخ، راهی محاکمات توده ئی می شدید تا در کنار سایر خاینان به ملت به سزای اعمال ننگین تان می رسیدید.

به علاوه این مبارزات جناح پرچم (حدخا) نبود که "امین" را از میان برداشته و پای روسها را به افغانستان کشید، این شکست افتضاح آمیز ستراتیژی سیاسی شوروی بود که خواست آن را با تهاجم نظامی جبران کند. مگر این را نیز کور خوانده بود، چه آنجائی که مردم ما شکست ناپذیر است، میدان جنگ است. تاریخ بارها نشان داده که چگونه پیروزیهای نظامی خلق ما به وسیله مشتی مزدور خود فروخته به شکست های برباد دهنده سیاسی منجر گردیده است. از مثالهای (۱۸۳۹ و ۱۸۷۹) گرفته تا پیروزی نظامی خلق ما در تقابل با شوروی که همه آنها با شکستهای سیاسی همراه بوده است. پیروزی ۱۸۳۹ - ۱۸۴۲ با شکست سیاسی حاکمیت امیر دوست محمد، پیروزی نظامی ۱۸۷۹ با شکست سیاسی حاکمیت امیر عبدالرحمان و پیروزی نظامی دهه ۸۰ در ۹۲، با شکست سیاسی حاکمیت احزاب مزدور پاکستان، ارتجاع منطقه و امپریالیزم غرب و وابستگی مجدد افغانستان.

در هر صورت اشتباهات پیهم "امین" و ناتوانی حامیان در مسکو باعث گردید تا "اندره پوف" با حمایت قاطع "برژنف" و سرجنابان "اوستینوف" لشکر چهل خود را به نام ارسال تجهیزات داخل افغانستان کرده و ضمن یک

حرکت کاملاً ماهرانه به وسیله افراد گروه موسوم به "زینت" و یا "الفا" - گروه عملیاتی در کتب مختلف با نامهای متفاوت یاد آوری گردیده است که می تواند تا هنوز هم انگیزه حفظ اسرار داشته باشد - که از کماندو های (ک. ج. ب.) بودند، "امین" را تیرباران و با تقرر "شاه شجاع روسی" یعنی "ببرک کارمل" بر اریکه قدرت کابل در زیر نظارت مستقیم رفیق (او) دگروال (ک. ج. ب.) "وساد چی" - صفحه ۲۰ کتاب ماریوف - کشور ما را به مستعمره کامل مبدل گردانند، این که امین چگونه به قتل رسید فقط از یک نکته می تواند در خور اهمیت باشد و آنهم بنابر ادعای "قدوس غوربندی" موجودیت افراد پرچمی چون "وکیل" در لباس کماندوهای روسی در میان گروه مهاجم بود. با آن که "امین" یا دست دراز (جی. آر. یو.) به وسیله عمال "اندره پوف" از بین رفت اما بنابر ادعای "اعظم سیستانی" در صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹ کتابش (کودتای ثور و پیامدهای آن) به نقل از هفته نامه کابل در شماره مؤرخ ۲۰ حوت ۱۳۷۱ مطابق ۱۱ مارچ ۱۹۹۳ تحت عنوان "انفجار انبار راز های سرخ" که گویا فلمی بوده مستند، که به وسیله امریکا تهیه شده بود و برای "بوریس یلتسن" رئیس جمهور آنوقت روسیه، در کاخ سفید به نمایش گذاشته شده می نویسد:

"در قسمت دوم این فلم مستند، در آغاز چهره ۱۲ نفر از گماشتگان (ک. ج. ب.) با شکل و شمایل تقریباً افغانی نشان داده شد که با زبانهای پشتو و دری مانند زبان مادری خود صحبت می کردند، اینان به دستور برژنف در لفاظه گارد خاص تحت نام افغانی گروه ضربتی مخالفان رفیق امین به تاریخ ۲۰ دسمبر ۱۹۷۹، درست یک هفته قبل از مرحله نوین و تکاملی (اشغال نظامی افغانستان توسط قشون سرخ) به کابل فرستاده شده بودند. برای گارد خاص توصیه شده بود که یک ثانیه هم رفیق امین را تنها نگذارند. سرانجام همین گروه ۱۲ نفره به تاریخ پنجم جدی ۱۳۵۸ (۲۷ دسمبر) پس از نوشتن مشروبات الکلی، امین را به دیار عدم فرستادند. شگفت انگیزتر این که به پاداش این عمل موفقانه گارد خاص به دستور اوستینوف به جرم افشاء گری در کابل فردای بازگشت به مسکو در زیر زمین محوطه باغ کرملین تیرباران می کردند."

در صورتی که آن داستان به اصطلاح مستند واقعیت داشته باشد و دستان هالیودی (سی. آی. ای.) در میان نباشد به جرأت می توان گفت که (جی. آر. یو.) به خاطر کشتن "امین" و باختن تمام قدرت به حریف (ک. ج. ب.) آن افراد را تیرباران نموده است.

مگر این که چرا "امین" از شوروی کمک خواسته، اولاً باید گفت که او به مثابه یک مزدور سرسپرده نمی توانست به بادرش اعتماد نداشته باشد به خصوص با آنهمه خدماتی که برایش انجام داده بود، در ثانی اساس مسأله اعزام افراد نه، بلکه ارسال تجهیزات گسترده (به گفته "تابانیف" سفیر آنوقت شوروی در افغانستان، معادل کمک های شوروی به ویتنام می شد) نظامی بود که روسها افراد خود را داخل افغانستان کرده و هر لحظه وعده می دادند که به محض تکمیل انتقال امکالات، همه آنها را به ارتش "امین" خواهند سپرد. بنا به گفته "غوربندی" و "پنجشیری"، "امین" تا حدی این حرف را باور کرده بود که حتی همان روز مرگش شادمانانه به رفقای حزبی اش از وعده ها و دست و دل بازیهای شوروی نقل کرده، باد به غیب می انداخت که گویا یگانه فرد مورد اطمینان شورویها شخص وی می باشد.

و اما در رابطه با عضویت "امین" در (سی. آی. ای.) که همیشه چه قبل از فاجعه ثور و چه بعد از آن به وسیله "ببرک" و ایادی اش تبلیغ می گردید هر چند "قدوس غوربندی" آن را افشاء نموده ناشی از حسادت بیحد "ببرک کارمل" نسبت به وی و گسترش تشکیلاتی جناح خلق می داند. اما "جناب" صدراعظم، طی کتاب قطور شان به جز

یک بار، (آنهم نه مستقیم عضو (سی. آی. ای.) بلکه در همکاری با حکمتیار و پاکستان) از ارتباط (سی. آی. ای.) امین یاد نموده است.

پرسشی که در اینجا مطرح می گردد، آیا تحقیقات بعدی "جناب" صدراعظم، ایشان را به چنین موضعگیری کشانیده است که "امین" عضو (سی. آی. ای.) نبوده است که در آنصورت باید به مثابه جانشین بحق "ببرک" و کسی که عضویت پرچم را از بزرگترین افتخاراتش می داند به علاوه آن که می بایست از آن مرده معذرت می خواست و به همان ارتباطاتش به (جی. آر. یو. - و. ک. ج. ب.) بسنده می کرد، یکبار در پیشگاه تاریخ، در قبال آنهمه سرو صدا و تبلیغات گسترده ای که از طرف پرچم در مجموع به خاطر توجیه تجاوز شوروی که گویا نجات کشور از چنگال امپریالیزم امریکا و (سی. آی. ای.) بوده موضع جدیدی اتخاذ می نمود و یا از آنجائی که امروز در موجودیت امریکای اشغالگر و شرکاء و دولت پوشالی "ببرک امریکائی"، بازار عضویت (سی. آی. ای.) گرم است و افراد وابسته به آن سازمان جنایت و غارت نه تنها در افغانستان بر کرسی های بالا تکیه زده به نام افغان دو تابعیه افاده می فروشند، بلکه در بسیار نقاط دیگر از جهان نیز (عراق، اردن، برخی از کشورهای امریکای لاتین، کشورهای خلیج ...) یا در قدرت اند و یا این که منتظر "دستان توانمند" آن سازمان اند تا بر کرسی قدرت تکیه زنند "جناب" صدراعظم نه تنها جرأت رویارویی با آن را در خود نمی بیند - جان شیرین است آخر سلطه کاخ سفید بر لندن کمتر از کابل نیست!! - بلکه امیدوار آن اند که خود نیز به مثابه یکی از نورچشمی های "مزاری جنايتكار" از زبان "طاهر بدخشی" خودش را یگانه در میان هزاره ها می داند - در صورتی که به اصطلاح روشنفکران و انقلابیون هزاره به ویژه آنهایی که آغاز افتخار مبارزاتی شان را از "چنگیز بازی" می دانند، ننگ ارتباط و تعلق کشتنمدها را از دامن پاک قوم زحمتکش و از خود گذر هزاره نزدایند دیگران حق دارند تا در رابطه ارتباط شان با "خاد کشتمند" محتاط باشند -) در خدمت (سی. آی. ای.) درآمده کارنامه ننگین عضویت شان را در (ک. ج. ب.) با عضویت در (سی. آی. ای.) سیاهتر و ننگین تر سازند. آخر برای کسی که به وطنفروشی عادت کرده و دارای چنان "نظم" می باشد دیگر قلاده عوض کردن و یا هر دو قلاده را همزمان به گردن داشتن نمی تواند عیبی باشد، به ویژه آن که شخص مورد نظر اقتصاددان بوده و بر قوانین عرضه و تقاضا در اقتصاد بورژوازی آگاهی کامل داشته باشد.

۷: تجاوز، اشغال و یا کمک برادرانه انترناسیونالیستی:

به مثابه پیش درآمد موضوع، بیجا نخواهد بود که اگر یادی از ملانصرالدین معروف نمایم (حال به این کار ندارم که وی واقعاً یک مبارز در آسیای میانه بوده و یا همان تصویری که ما از وی داریم).

گویند زمانی فردی آشنا از ملا پرسید چند سال داری؟ ملا بدون تامل گفت: ۳۰ سال. سالها ملا و آن دوست همدیگر را دیده نتوانستند، مشکلات زندگانی هریک را در جایی میخکوب نمود. تا این که تقریباً ده سال بعد باز به هم سرخوردند. ضمن احوال پرسی و خوش و بش، باز هم آشنا از ملا پرسید که چند سالت باشد؟ ملا بدون معطلی باز هم گفت: ۳۰ سال.

دوستش که از این جواب متأثر شده بود جریان ده سال قبل و عین سؤال و جواب را برای ملا یاد آور شده گفت: چطور می تواند چنین چیزی امکان داشته باشد؟ ملا در جواب با همان مهارت همیشگی گفت: برادر مرد ها را یک گپ است. اگر ده سال بعد هم از من همین سؤال را بنمائی، همین جواب را خواهی شنید، چه باز هم مرد ها را یک گپ است.

امروز اگر بیچاره ملا زنده می بود و کتاب "جناب" صدراعظم را در رابطه با تجاوز شوروی بالای افغانستان می خواند، می فهمید که نه تنها مردها را یک گپ است بلکه "نامردها" و دارندگان "نظم" آنچنانی پرچمی ها را نیز یک گپ است.

خواننده عزیز، در شرایطی که بیش از ۲۴ سال از تجاوز شوروی بر افغانستان و اشغال نظامی این کشور می گذرد و نه تنها دیگر حاکمیت (حدخا) وجود ندارد تا برایش دروغ بگویند و نه هم "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" وجود دارد تا بازماندگانش را کسی نیازارد، بلکه با از بین رفتن (حدخا) و اتحاد شوروی، چنان مسابقه ای بین اعضای هر دو حزب در شاشیدن بالای تاریخ خود شان آغاز یافته که انتهای آن ناپیداست و به علاوه افغانستان بعد از چند سال حاکمیت دست نشانندگان مجدداً از طرف قدرت رقیب دیروزی (امپریالیزم امریکا و شرکاء) مورد تجاوز قرار گرفته و با تمام دهشت در پی اشغال کامل و حاکمیت استعماری خود در این خطه می کوشند و طی فاصله زمانی بیش از ۲۴ سال، بیشتر از دهها و صدها جلد کتاب در مورد تجاوز شوروی بالای افغانستان تحریر و حتی بزرگان خود آنکشور آن را به مثابه "زخم خونچکان" و لکه ننگ بر دامن سیاست خارجی شوروی ارزیابی داشته اند. چنانچه "ادوارد شیوارد نازی" وزیر خارجه سابق شوروی، ده سال بعد تر در شورای عالی اتحاد شوروی گفت:

ادامه دارد